

گزیده ای از تکبیتی ها و تک مصرع های ناب  
(عاشقانه، اجتماعی، غمگین، عرفانی و ..)





سروده:

میثم آرائی درونکلا، متخلص به میهن



دلم خوش بود می آیی غمم را می بری با خود  
ولی افسوس با غم آمدی، دیگر نمی رفتی



میسام



دل به دل راه اگر داشت چرا اینهمه سال

او چنان سرخوش و من اینهمه غمگین بودم؟



همیشه



یک لحظه خودت بنشین، در جای بنی آدم

بینم که چه می کردی، با این همه تنهایی!؟



میسام



گفته بودی ننویسم دگر از عشق ولی

قلمم خدعه زد و بر سر ذوغم انداخت



میسام



آسان اگر بودش جدایی از غم شیرین

در بیستون فرهاد تنهایی چه می کردش؟



میهن



اگر حرف تو را باور کنم در آنچه می گفتی

خودت یکجا و یکروزی به ریش من نمی خندی؟



میسام



من که جان دادم، اگر مقصود دیدار من است

خیر دیدار تو را خوردیم، دلبر جان نیا



میسام



در دلم شهر بزرگیست و قبرستانی

که چه بسیار در آن زیسته یا مدفونند



میهن



گاهی سکوت و انتظار، زیباست آنجایی خدا

جای تو با آن دیگران، پیکار و پاسخ می دهد



همیشه



تا تو را دیده ام ای یار دلم توبه شکست

توبه کردن بلام، بهتر از آن توبه شکستن بلام



میسام



چون درونم شیشه دارم جای دل

لطف کن دلبر دگر با سنگ پیش من نیا



میسام



هر که دل می دهد و طالب دل باختگیست

پای لرز و تب و رسوا شدنش می ماند



میسام



چشمم اگر خبر داشت پای تو در میان است

تا انتهای دیدن یکریز گریه می کرد



میسام



زندگی با من بیچاره چنان کرد که من

خویش در آینه می دیدم و بیگانه در آن می دیدم



میسام



مانده ام بین دوراهی، بزنم مهر سکوت

یا که فریاد کنم فارغ از رسوایی



میهن



هر شب دلم به هزار راه می رود

در این هزار راه کجایی که نیستی؟



میسام



هرجا که رفتم دیده ام یک دربه در همچون خودم

از دست امثال تو در خود بود و از دل ناله داشت



میسام



نان به نرخ روز را کاسب در اینجا می خورد

خیر این سر دلبری، ای یار کاسب نیستی



همیشه



تا دم از آن روح و ریحان می زنم

می شوم چون ابر و باران میزنم



میسام



از قول من بنویس ای قلم به خط ظریف

جز دل چه داشت که همان هم گرفته اید



میسام



دیده در مسجد و دل معتکف می‌کده است

کاین تظاهر به رفیقان ز عبادت تا کی؟



میهن



جای توضیح اضافی زده ام لبخندی

تا نپرسند ز من حال دگر گونم را



میهن



راست می گوید اگر دل که ندارد غم او

پس چرا تا به میان آمده نامش، به تلاطم افتاد؟



میهن



با وعده های تو ما سرخوشیم عشق

با اینکه هیچگاه اجابت نمی کنی



میسام



از محبت خارها گل می شود، آری ولی

آنطرف نادان نباشد تا خیال بد کند



همیشه



تو شوخی کرده بودی گفته بودی بارها این را

ولی من فارغ از شوخی شدم مجنون و جان دادم



میسام



من خودم زاده شهریورم و با آتش

خوب و گرمم، تو ولی جور دگر سوزاندی



میسام



حال ما چون آن مثل ماند که از فردی سفیه

اسب چابک برده و در جای آن خر داده اند



میسام



دوای درد من بینوا شراب قرمز بود

به کوزه بود و من اما نماز می خواندم



میهن





من غم و غربت این قافله را با که بگویم که در آن

صاحب و قافله سالار خودش راهزن است

میهن



مانند صافی که نگهدار آب نیست

از قلب پاره پاره سخن درز می کند



میهن



ای عشق من از خیر تو و دیدن دلدار گذشتم

لطفی کن و تنها بگذارم که بمیرم



همیشه



خانه ای در شهر امثال من ویرانه نیست

هرچه خواهی جای آن بیغوله و آوار هست



میسام



مردمان یک در میان خوب و خراب و خالی اند

احتمالا ایزد ما هم جدیدا جنس چینی می زند



میسام



گفت با من دل اگر خواسته ای هست، بگو

گفتمش هیچ، تو لطفی کن و بی وقت، نگیر



هیچ



باشی به کنار من و من یکسره ماتم؟

این بوده همان فلسفه خلقت آدم؟



میسام



راستش خنده بعد از تو تنهایی من

صحنه آرایی من بود که کوچک نشوم



میسام



تو خودت خوب زبان دل ما را بلدی

دست بردار، خودت را تو به آن راه نزن



همیشه



چون نمک پرورده دست تو بودم ساکتتم

غیر از این بودش صدایم در فلک پیچیده بود



میسام



در خواب مرا چهره ی مهتاب در آمد

تعبیر که شد روی تو از آب در آمد



میسام



عشق باید پاسخی در شأن آدمها دهد

و عده هایی را که میدادش چرا هی پوچ بود؟



میسام



جلاد منم یا تو که هر لحظه و هر روز

دل میبری و میبری از من نفسم را



میسام



با خنده گفتم سوی وی، کاین نصفه دیدن تا به کی؟

تا کی بگویم بسته هی، این چشم مادر مرده را



میهن



من بودم و تو، هزار اما و اگر

ای کاش فقط من و تو با هم بودیم



میسامین



من یکنفر اندازه چندین نفر غم می خورم

از کودکی هم عادت بودش طمعکاری کنم



میسام



غم مخور دیدی اگر نازت خریداری نداشت

مال کمیاب و گران را سخت و کمتر می خرند



همیشه



سکوت کرده ام کسی، نپرسد از غمم ولی

چنین نموده حالتتم، که این علامت رضاست



میهن



ای عشق هر کاری که می خواهی بکن، اما بین

از بس که خالی بسته ای، عشاق بدین گشته اند



همیشه



یکنفر لطفی کند، دل را بگیرد از تنم

آخرش این دل که ما دیدیم، ما را می کشد



میسام



گاهی نه همیشه، با غمت خوش هستم

عشق است و همین حساب نامعقولش



همین



خوب گشتم، آدمی دیگر درونت یافتم

غیر از آن بودش که می گفتمی، یکی بیگانه بود



میسام



چون کهنه گشته ایم شاکیت چرا کنیم؟

رسم است که نو بدل کهنه می کنند



میسام



یکنفر پاسخ دهد حالا که ما عاشق شدیم

آنکه آوردست ما را پای این بازی کجاست؟



میهن



من با خیال باطمینان هر شب

کارم نشستن پیش رویا بود



همیشه



ذات من همچون کبوترهاست، می دانی چرا؟

بعد پر دادن خودم با پای خود برگشته ام



میسام



کاش در خلوت فرهاد کسی دل می داد

تا که کارش به دل کوه و بیابان نکشد



همیشه



غافلان خواب را هدر ندهید

عاقلان را سر شنیدن نیست



میسام



من که روراست به دل گفته ام اینبار اگر

بروی در پی دلدار، خودم می کشمت



میسام



دل بیچاره ما رغبت خودسوزی کرد

جای ثروت به خطا میل غم اندوزی کرد



میسام



کاش یک روز دلم عاقل و بالغ بشود

تا من از کرده او باز خجالت نکشم



همیشه



گنجشک پای بسته که نامش پرنده نیست

هرچند که چهچه اش بدهد شهر را فریب



میسرا



تو اگر آنهمه دیوانه و مجنون داری

پس چرا با دل بیچاره ما میپلکی؟



میپلک



خودخوری کردن برای ما شبیه عادت است

چون گدا هستیم و بی چیزیم، خود را می خوریم



میهن



او نخواهد غیر ممکن ها بسی ممکن شود

سخت می گوید بلی، اما به کارش خیر نیست



میهن



چنان رفتار کردی با من و امثال من گویی

که هر کس پیش تو تاریخ و روز مصرفی دارد



میهن



روسری را شیخ ما حق داشت واجب کرده است

من خودم دیدم که لای درز دل مو رفته بود



میسام





چون که ما را خانه تاریک است و سرد و سوت و کور  
درب را وا کن خدایا، شب نشینی آمدیم

میهن



تا سنگ در دل توست، تا شیشه در دل من

یکجا نشستن ما تقدیر و مصلحت نیست



همیشه



نمی دانی مگر از سینه صحرا زدم بیرون؟

نزن باران، خیالی نیست، از صحرا نمیترسم



میهن



نسخه بسیار گرفتم ز طیبیان زمین

همه گفتند می و یار، همین



همین



عمریست سوال این خلاق این است

بی دست چگونه دست را میگیری



میهن



جای این نیست بگویم تو ولی با لبخند

به من آن کرده ای ای دوست که دشمن می کرد



میسام



در حیرتم که عشق چه کردست جای آن

جایی شبیه دل سرخ مادر است؟



میهن



کاش یک روز یکی در بزند، مژده دهد

که غم از شهر برون رفته، به پایان آمد



همیشه



گاهی از جایی دگر درمان ما فریاد نیست

گوشه ای ساکت فقط خود را تماشا می کنی



میسام



گول ظاهر را نخور، چون عالم نسبت است

جایگاه متهم گاهی ز قاضی بهتر است



میسام



کاش او هم یک شبی در کوچه سرگردان شود

تا بفهمد در به در بودن چه کارت می کند



میسام



حتماً ای عشق به این نکته عنایت داری

که به لطف دم عشاق تو مشهور شدی



میسام



همین که تو هستی خیال من جمع است

نزدیک یا که دور، فرقی نمی کند



همین



غرق در دنیای آدمهای دیگر می شوی؟

گفتن از ما، آخرش در قعر آن جان میدهی



میسام



طیب حاذق شهرم به من بشارت داد

که از تمام وجودم فقط دچار توام



میسام



دلی پر خون، زبان خاموش و من در بند تنهایی

عجب!!، از هر چه بد دارم همان هم بر سرم آمد



میسام



اشک میریزی و میگوی که خوبم، لااقل

خنده ای کن تا فریم داده اشک از شوق بود



میسام



با من سخن دیگر تو از طرز وفاداری نگو

هر کس نداند من که می دانم، نگو، سنگین تری



میسام



من که اصرار ندارم بنشینم لب جوی

لب جوی است که با ما سر خلوت دارد



همیشه



نامه انداخته ام پشت در خانه یار:

آدم، باز نبودى، رفتم



میسرا



از دوری و از غیبت دلدار نگویید

من آدم معمولیم و طاقت یعقوب ندارم



میسام





همین حالا، همین امروز می شد لحظه های دیگری باشد  
اگر، تنها اگر، می ماندی و همراه من بودی

همین



چیده بودند مرا مثل شقایق از دشت

دگرم مثل شقایق اثری نیست که نیست



میسام



گاه از روی خجالت، گاه از بیچارگی

بر سرت هر آنچه آید را تو حاشا می کنی



میسامین



چون طیبانی که آدم را به مرهم می کشند

دلربایان با همین انگیزه آدم می کشند



همین



چون خیالت جمع بودش مرد رفتن نیستم

زحمتم دادی و هی دائم عذابم می کنی



میسام



با دو چشم خیس خود اتمام حجت کرده ام

یا نبینش یا اگر دیدی کمی آرام باش



همیشه



برخی نمی گویند با ما "هی فلانی دوستت دارم" ولی

باید بفهمی اصل مطلب را تو از رفتارشان



میسام



از آرزو گفتم، طبیب گفتم شیرین است

گفتم بلی، گفتش ضرر دارد



همیشه



مگر از گل چه خطایی سر زد؟

که زمین ریشه او را به اسارت دارد؟



میهن



حاجی این ره که تو هستی نرود سوی حجاز

رو خرت گیر که او عازم ترکستان است



میهن



ما که اندازه پروانه نمی فهمیدیم

که اگر شمع ندا داد، کنارش باشیم



میسام



بودی و ندیدی چه بر احوال من آمد؟

این را به کسی گو که نداند تو که هستی



میسام



به سر میکده شهر به دارم بکشید

تا دگر هیچ کسی فکر پریدن نکند



هیچکس



معلوم و مشخص است از اول کار

پایان حکایت من از عشق غم است



همیشه



هرگز نکن دلخوش بر آن یاری که باد آورده است

چون باید با خود می برد آن یار باد آورده را



میسام



وانگه که به اخلاص عمل درد کشیدیم

درد است که از درد نماند که نماند



میسام



صدبار گفته ام این را به آسمان

بی ماه نیا که به دردم نمی خوری



میهن



قدح از دست من مست به تنگ آمده بود

من و ساقی به قدح درس حسابی دادیم



میهن



ما مثل قطره وعده ز دریا گرفته ایم

این است ساکتیم از ذلت سقوط



میهن



بند قلبم بند رخت آویز نیست

هی خیالت رخت می بندد بر آن



میسام



گشتی و ضعیفتر از ما ندیده ای انگار

چون بی کسیم و کار تو آزار می کنی



میسامین



در بند کسی باش که در بند تو باشد

نی آنکه فقط عاشق لبخند تو باشد



همیشه



با مهربانی سر بریدی پنبه هم باید

از این لطافت ها بگیرد درس بسیاری



میهن



قدم های تو بر تخم دو چشمانم

کجا هستی خدای من؟، کجا بودی خدا جانم؟



میسام



دیوار کوتاهی چو دیوار من دیوانه نیست

هر وقت می خواهی از این دیوار بالا می روی



میسام



مشق خود را برده بودم پیش استادم که او

دید و گفتش پشت هم لیلا نوشتی چون شود؟



میهن



فريب چهره شيرين مخور كه مي گويند

تمام حقه شيرين به پشت لبخند است



ميسمين



دل تا نگفت فریب از که خورده است

تحریم از همه اقسام دلبر است



میسام



از حال خوش مست همین بس که بدانید

تکلیف ندارد که ندارد که ندارد



همین



خدا کند که بفهمد دروغ گفتم من

چگونه سر کنم عمری بدون دیدن او؟



میسام



خود را زده ام به مرگ شاید لیلا

دست از دل وامانده ما بردارد



میسام



نمی دانم که یوسف قعر چاه خود چه می بیند

که صدها دیده بینا در این بالا نمی بیند



میسام



زده ام جام خود امشب به سر جام جهان

به سلامت که شنیدیم، سلامش دادیم



میسام



ابر خیالت اگر از غم ما راحت است

ترس چه داری چنین سوی دگر می روی



میهن



چه حاجت این قبیله را به دولتی دگر اگر

ز تخت کبریای تو نگاه مختصر شود



میهن



جنگل از فهم ما فراتر بود

به یک درخت شد تمام ثروت ما



میسام



گفتم به دل، چرا رنگت پریده است؟!

گفتش که هیچ، تحفه آن نور دیده است...



میسام





در صف پیمانه ها پیمان شکستن ننگ نیست

بر خدا فریاد من آغاز فصل جنگ نیست

پیمان



بس در فراق یار خود چون لاله ها پرپر شدم

یک جور دیگر زیستم، یک آدم دیگر شدم



میهن



گفتند حالا ساده ایم، اما نه تا این حد که تو

هرجا که فرصت دیده ای، دل را به یغما میبری



میهن



وطن تو را گلوله سربی کمر نمی شکند

ز جهل مقیمان گل تو پرپر شد



میهن



درس عبرت شده ام نزد کس و ناکس شهر

بس که دل دادم و تب کردم و در خاک شدم



میهن



بر در خانه نوشتم که مزاحم نشوید

آمد از در غم ناخوانده و مهمانم شد



همیشه



ای دلم از چه گرفتی؟، نکند خوار شدی؟

بعد یک عمر ضرر تازه تو بیدار شدی؟



همیشه



چگونه میکشی مرا که هست زنده پیکرم؟

اگر که مرگ این بود، چه خوب ای ستمگرم



میهن



شرمنده ام ای عشق که با نام و نشانت

دلسیر نمک خورده و ظرف تو شکستیم



میهن



عشق را بر سر یک طاقچه قابش کردم

آمدش باز، ولی باز جوابش کردم



میسام



هرجا که خدا بود پناه من مجنون

لیلی به وسط آمده و فاصله انداخت



میسام



لبان سرخ او چون آلت قتاله می ماند

نمی دانم چرا قاضی به او، حکم برائت داد



میهن



کاش من آدمک پرده نقاش شوم

تا به سحر قلمش گوشه یارم بکشد



میسام



علت دلتنگیم این بود در نزدیکی ام

بود اما بی وفا دیگر برای ما نبود



میهن



همچون ستاره قطبی دلم پر درخشش است

زیرا هوا هوای غم و دل شکستن است



میسام



در خوشی ها یادی از آدم کنی، این دوستیست

گر نه غمگین هر که شد یک یاد از ما می کند



همیشه



در زمین اندازه چشم تو یک فیروزه نیست

گشته ام یک عمر من بازار نیشابور را



میسام



بیابم بوسه را من از خراب آباد لبهایت

چو آن جوینده گنجی که در ویرانه می گردد



میسام



گاه گاهی به دل خویش بگویید که "مرگ"

تا که ساکت بشود فکر تپیدن نکند



همیشه



یک عمر دلم از غم دیدار تو پوسید

یکبار نشد تا خبر از ما تو بگیری



همیشه



من با غمت ای یار چه باید کنم امشب؟

من هستم و دل هست، فقط جای تو خالیست



میسام



تا نباشد تنه و ریشه ی افکار تو کج

هیچ دیوار کجی تا به ثریا نرود



میسام



میروم مست کنم بر در عشرتکده اش

تا بداند چو من ساده خطا را بلد است



همیشه



زیبائیت ای ماه به رخسار و رخت نیست

زیبای منی ماه، چه کامل چه هلالی



میسام



من با دل بیمار خود کمتر مدارا کرده ام

ای وای بر من، من چرا با خود چنین تا کرده



میسام



تناقض بیشتر از این که عمری هست ما مردم

برای زندگی کردن، هزاران بار میمیریم



میهن



هرچه می خواهی ببر دیگر خیالم راحت است

خانه خالی چه دارد جز من بی دست و پا



میسام



دلم خوش بود بی رحمی، نمی دانی محبت چیست

ولی امروز فهمیدم که خوبی هم بلد بودی، نمی کردی



میسرا



گیرم که ناز تو شد شرط دلبری

شرطت کجا و کجا کاین ستمگری..



میهن



بگذاشتمت با دگران تا که بفهمند

همراه تو بودن چه کند با دل آدم



میسام



دگر در جمع ما مردم کسی در نقش انسان نیست

به جز نامردمان اینجا دگر چیزی فراوان نیست



میهن



آرزو دارم که در یک راه همراهم شوی

هر دو ساکت، گوشمان باشد به آهنگی لطیف



میسام



سطح توقع ما گرچه این نبود

ما قانعیم، فقط بودنش بس است



میسام



در خویش مانده ام من، با فکر نازنینی

دستم به دامن عشق، باید برا بینی



همیشه





من ریاضی را نمی خوانم، چرا؟، چون بیخود است

ارزشش در چیست جمع ما در آن مقدور نیست؟

همیشه



بازیچه اگر هست کسی کار خود اوست

بازیچه نبودیم که بازیچه بمیریم



میسام



ماهیان را هر زمان از آب گیری تازه است

فرض کن من ماهیم، یک منتهی بر ما گذار



میهن



مردمان کوه یخی هستند سرگردان به آب

اندکی بیرون آن و بیشتر در زیر آب



میهن



تو را دیدم که از در آمدی داخل به ایوانم

خدایا راه گم کردی، نمی دانم، نمی دانم ..



میسام



بعضی از مردم مرا دیوانه می دانند و من

بی تفاوت می روم دیوانه بازی می کنم



میسام



سهم ما از عشق روشن شد، فقط ویرانه بود

چون که هم معشوق و هم عاشق مشخص بوده اند



همیشه



جای هر شب که غمش در دل ما می آمد

کاش یکبار خودش منزل ما می آمد



میسام



عشق با آنهمه گمراهی خود راه من است

تا چه باشد هدف و مقصد از گمراهی



میسام



خبر داری تو آیا عشق، از حال شهیدانت؟

نمی ترسی بگیرد خون آن عشاق روزی هم گریبانانت؟

اگر جای تو بودم عشق من از غصه می مردم

چه کاری بوده با ما عشق؟ این ویرانه ارزانت



میسام



نامت رفیق ولی، پشت خنجر است

بیگانه باش که بیگانه بهتر است



میهن



تمام حسرت امروز چشم من این است

چرا به وقت نگاهت ندیده سیر تو را



میسام



به فرشته ها نوشتم که یکی از آن شماها

نرسیده خانه ما، خبری از او ندارید؟



همیشه



وقت کردی بنشین جای من و بعد از آن

مدعی باش و بگو "این که دگر چیزی نیست"



همیشه



ای کاش به اندازه دیگی که به یک آتش بود

دلواپس احوال من و سوختن ما بودی



همیشه



دلم برای خودم سخت می سوزد

که یار من از من نشان نمی داند



همیشه



ای روزگار، چقدر تکرار می شوی؟

از بر شدیم بس که به تکرار مرده ایم



میهن



جرم این است که بی واهمه از عاقبتم

پشت هم مرتکب عشق شدم



میسام



گل خود را زده ام برهم و در خاک شدم

تا که بازم بدمد، باز کند ایجادم



میسام



گاه باید به زمین خورده بفهمی تا دوست

آن عیاری که بر آن ناز کند تا چند است



میسام



نه پیمانہ فروشید نه دین را

که در امت ما هر دو حرام است



پیمان



هوا که تو را دید منقلب شده است

منی که بی هوا شده عاشق که جای خود دارم



میسام



به ناخن انگشت خویش مینازیم

که هرچه بگردم جز او پناهی نیست



میسام



دردیست با لایلا مرا، باید که با آن سر کنم

زاین درد زیباتر بگو، تا من همان دیگر کنم



میسام



عشق یعنی که تو در مملکت یار روی

و تو را فرصت دیدار فراهم نشود



همیشه



در این قفس سر ما گرم بودن است

گاهی سکوت و گاهی سرودن است



میسام



هر کجا دیدی کسی با خنده طوفان میکند

درد دارد جان من، دارد که پنهان می کند



میسام



گوشه ی چشمی به ما کن، جای دوری نیستیم  
عیب بر ما می گذاری؟، ما که طوری نیستیم



میسام



منت گذار به من، کمی بیشتر بیا

این دل به همین لحظه ها خوش است



همین



شهزاده تویی سخت بتازان به من از پارس

آن جنگ قشنگ است که من رُم تو باشم



میسام



آیین عشقبازی، این است جان ببازی

زاین غیر هرچه کردی، تزویر بود و بازی



میسام



ای کاش قاضی دلگُشان را گاه کیفر می نمود

تا بلکه ما هم یک نفس راحت در این عالم کشیم



همیشه



دل درونم مثل مزدور است، می دانی چرا؟

هر کجا بحث است او حق را به دلبر می دهد



میسام



خام چشم تو شدم من که نمی دانستم

جای انگشت تو از چشم هنر می ریزد



میسام



ای قوم ببینید که در وعده دیدار

من مانده ام و صبر، و یاری که نیامد



همیشه



ننگ بر دسته ی چوبین تبر باد که او

از جفاکاری خود همسفر آدم شد

اینچنین بود که جنگل گم شد

اینچنین بود که آدم کم شد

میسرا





یک شیشه منم هزار سنگ تو ز چیست؟

یک آن بزنی دگر مرا نیست که نیست

جانم که ستانده ای، دگر کارت چیست؟

رو، دور بشین، جان دگر نیست که نیست

همیشه





در خمیره افتادم به زور، حالا شراب نورسم

ای کاروان آهسته تر، من با تعلل می رسم



میسام



من برای دیدنت هر جور باشم می رسم

هر کجا هستی بمان، اینبار از منزل نرو



میسام



سر صحبت که وا شده تازه فهمیدش

دل نازکتر از او هم کسی دارد



میسام





باید چه با عالم کنم؟ هر کس که بودش دور ما  
یا گرگ دندان تیز بود، یا یار دندان گرد بود

میهن



من جای غذا، شراب نذری دادم

شاید که همه پیرو ساغر بشویم

گر شرح مسلمانی مردم این است

بهتر که در این خرابه کافر بشویم



میسام



سادگی کردیم و دل دادیم و رفت

پی نگیرش، پیش می آید دگر



میهن



صدبار گفتم با دلم دور خیالش خط بکش

نادان حواسش پرت بود، دور خود ما خط کشید



میسام



چرا ای ابر امشب چشم تر داری؟

چه می دانی؟ چه از عالم خبر داری؟



میسام



کاش در محکمه ات عشق دهن باز کند

و شهادت بدهد کم دل ما تنگ نشد



میسام



هر که دیوان مرا خواندست بی چون و چرا

زیر لب نام تو را می گفت و نفرین می نمود



میسام



امشب که همه گرد من و خاطره جمعند

گفتیم و شنیدیم، تو هم حیف نبودی



میسام



درد از تو باشد رنج آن را ما تحمل می کنیم

چون خوب می دانم که درد از توست، درمان هم تویی



میسام





همچو آن ظرف نمکدان که به ظاهر شکر است

ظاهراً خنده به لب دارم و باطن دگر است

میهن



دل من حاضر همراهی با عقل نشد

بس که این عقل فقط ساز مخالف میزد



میسام



این گدا را همه جا مسکن و هر جا وطن است

مسجدش روی سر و میکده اش در بدن است



میهن



کاش می شد نوشته بر دلها

محتوایی شکستنی دارد



میهن



امشب دلم از دنده چپ پا شده انگار

چون هرچه که من داده به آن، میل ندارد



میسام



نمی‌دانی چه شبهایی تو را در خواب میبینم

و در آن خوابها خود را تماشا می‌کنم با تو



میسام



سخت است که پروانه شوی شمع نباشد

جمع دل و دلدار دگر جمع نباشد



همیشه



کودکی دارم درونم تا که می بیند تو را

هرچه می گویم نکن، او بی امان لج می کند



میسام



تو حاشا کن ولی شاهد زیاد است

که در اوج وقاحت دل شکستی



میهن



دل چو زندان شد و دلدار چو زندانبانش

باشد ای کاش خدا حامی و پشتیبانش



میسام



جور دیدار تو کم نیست، ولی میسازیم

ای خوشا ما که در این جنگ به دل میبازیم



میسازیم



عشق یعنی که تو با هر که شوی

جز همان دلبر دیوانه مجسم نشود



میسام



ای دل، دو سه روزی به پرش رنگ حنا بود

ای ساده، چرا خام شدی؟، عشق کجا بود



همیشه



چون که ما را هدف از عشق به گمراهی بود

افتخاریست که در راه تو گمراه شدیم



میسام



از من محبوس میپرسی رهایی مثل چیست؟

رو نمی دانی که آن آزاد می فهمد که چیست؟



میپرسن



آنچنان باش که هر ذره از این خاک ذلیل

آرزویش همه همراه تو بودن باشد



میسام



سنگ تو نشان از نزدن بود ولی حیف

من گول تو را خوردم و پای تو نشستم



همیشه



فرهاد درس خوبیست، تا عاشقان بفهمند

در پشت پرده ی عشق، پیمان شکن زیاد است



پیمان



خودکشی یعنی که من هر لحظه را

خیره بر جایی به یادت سر کنم



میسام



همچون نفس آخر یک شمع

من نیز به سر میکنم این سوختنم را



میسام



هر جور سر شد زندگی، شکر ت الهی من ولی

یک انتظار دیگری از زنده بودن داشتم



میسام



آنکه دل را از تنم روزی امانت برده بود

آورده، خونین است و می گوید که کار ما نبود



همیشه



طبق قرارش کوه را کندش ولی او

با خسرو آمد تا ببیند ماجرا را



میسام



بس کن این آزار را دیگر چرا جان میبری

اینهمه وحشیگری از برگ گل ها نوبر است



میهن



وقتی که غمش جوانه میزد

یک جور و به یک بهانه میزد



میسام



با خاطراتت خواستم از سوز و سرما جان برم

آتش چنان بالا گرفت، از خاطراتت سوختم



میسام



آن اداهایی که از دلبر در آوردی رفیق

شوخی بی مزه ای بودش که جانم را گرفت



میسام



دل فراوان وعده می دارد ولی باور نکن

من خودم از وعده های دل به چاه افتاده ام



میسام



از همین ایران مایی، در عجب ماندم کجاست

ریشه ایرادهای گنگ و اسرائیلیت



همین



منزل به منزل رفته ام، از خویش کامل رفته ام

جایی بمان روزی شبی، شاید تو را پیدا کنم



همیشه





جان لیلا تو بیا با دل من حرف بزن

تو بگو بلکه دلم حرف تو را گوش کند

میسام



اشتباهم همه این بود که در فرصت عشق

دل به دریا زدم و قیمت خود کم کردم



میسام



گویند که دیوانه به کار خویشتن هوشیار است

دانم که چه می کنی، چه در سر داری



میسام



می معجزه ات این است، در منطق انسانی

هم علت بر کفری، هم شرط مسلمانی



همیشه



بیشعوری قابل توجه می باشد ولی

مانده ام در کار و توجه نمکنشناس ها



میهن



ای دل به سینه به دستور کیستی؟

ای دل بگو که تو مزدور کیستی؟



میهن



به کجا رسیده کارم، تو شدی دواى دردم

به تویی که هرچه درد است، تو مرا دچار کردی



میهن



کعبه آنجاست تو هستی، چه کنم کعبه دگر

تو به هر سو بروی قبله من آنطرف است



میسام



چرخاندم و چرخاندم، آن دامن لیوان را

تا بوسه زنم کانجا، نقش لب لیلا بود



میهن



دست خود را می نهادش بر لبم تا من نبوسم صورتش  
من کف دستان او بوسیده ام، این جبهه آغازش کف است



میسام



مگر که می شود زمین به درد مختصر شود؟!!

چه اختصار کوچکی! خدا کند سحر شود



میسام



عشق آواز خوشی از دور بود

آمدم نزدیک دیدم ناله است



میسام



بحث در باب وفا یک بحث بیجا کردن است

حرف آخر را در این ویرانه ثروت می زند



میهن



گفتم به دل که محو حيله اش نشود

گفتش: به چشم ولی قولی نمیدهم



میهن



صورت ماه تو در خانه ی رویای من است

کاش در خواب بمیرم که تو مهمان منی



همیشه



گفت با من دل اگر خواسته ای هست بگو

گفتمش هیچ، تو لطفی کن و بیوقت نگیر



هیچ



صورت ماه تو در خانه ی رویای من است

کاش در خواب بمیرم که تو مهمان منی



همیشه



ای یار گناه من بیچاره همین بود

خام دل خود گشته، طرفدار تو بودم



همین



تو شبیه آن شهابی که به هر هزار و یک سال

گذر یکی از آنها به نگاه ما بیافتد



همیشه



از من میگسار مست، چه انتظار دیگریست

جز که به هر بهانه ای، خوردن می هوس کنم



میسار





در من خیابانیست که، هر روز از آن می روی

بی آنکه دانی روز و شب، از گوشه ای می بینمت

میهن





هستی چنان در جان من، ای یار خوش الحان من

جان رفت از تن بعد از آن، دانم تو می مانی و من

میسازن



نمک بسیار داری تو، نمک بسیار می ریزی

ولی افسوس دلبرجان، تو با آزار می ریزی



میهن



مو به مو خوانده ام این قصه ی طولانی را

برگ برگش همه من بودم و تنهایی من



میسام



عقل می گفتش به دل اینگونه خودسوزی نکن

آتش تند است و آخر ما به مشکل می خوریم



میهن



همه شوکت گل از آن است

ساقه در باد کمر خم نکند



همیشه



کلیسا رفته از بانگ اذان من چه می فهمد؟

غنی از حسرت یک لقمه نان من چه می فهمد؟



میسرا



سرم گرم خیالت بود امّا

تو را در سر خیال دیگران بود



میهن



عقل گفتش دل چرا اینگونه بلوا می کند

گفتمش دل هست دیگر، قصه را جدی نگیر



میسام



من به قربان دل ساده و هالوی خودم

هرچه از عشق نوشتند، تو باور کردی



میسام



چون درد کشیده ام من از خدا می خواهم

ای دوست تو بازیچه لیلا نشوی



همیشه



داده بودم دل امانت نزد او باشد، ولی

احتیاجش آمد و یک روز هم آنرا فروخت



میسام



سخن کوتاه کردم هرچه حرفم را نمی فهمید

به او در خلوتی با بوسه فهماندم



میسام



یار ارچه هزاران بدلش روی زمین است

تا رخ نمایی گرم عشق همین است



همین



همه بستند دخیلی که شفا از تو برند

من نبستم به خدا تا به تو بیمار شوم



میسام



طریق عشق لیمویی ست شیرین منتهی بعدش

دهان با تلخی بسیار می گوید غلط کردم



میهن



حال و احوال هوا دلمرده است

اشک می ریزد، امانم برده است



میسام



سر بازار چرا هر که سرش گرم رباست

سر شب می رود و مامن او در حرم است



میهن



اتفاقا یار ما چون صورتش زیباتر است

در کنار ماه باشد، ماه کم می آورد



همیشه



یا رب تو خود شه عشاق عالمی

دانی که چیست عشق، جز اینم قضا مکن



میسام



گفتند که از دل برود هر آنکه از دیده رود

هم رفته و هم دل مرا با خود برد



میسام



عشق یک قصر پر از فانوس زیبا بوده است

دست آدم ها که افتادش، خرابش کرده اند



همیشه



هرچه یاسین خوانده ام دل بر خلافتش کرده است

گوئیا یک گوش در، یک گوش آن دروازه بود



میسام



چهره مرد ستمدیده اگر هست خموش

منتظر باش که آبستن یک فریاد است



میهن





به آن صورت که دلبر می زند بر روی دل چنگی  
گمان این می کنم آید صدای طبل یک جنگی

میهن



دوستان، من جای آزادی اسارت می کشم

تا که شاید با زلیخا خواب من تعبیر شد



میسام



من تقاص دیدن روی تو را پس داده ام

کینه تا این حد؟؟؟!، کمی اقماض کن



میسام



من همان قصه پر حاشیه فریادم

که ز بخت بد خود بار دگر دل دادم



میسام



ای دلم هر جور می خواهی خودت رفتار کن

عقل بیکار است و هی حرف زیادی می زند



میسام



خدایا مرز دلم حرف آخرش این بود

که چشم امیدی به روی دلبر نیست



میسام



گفته بودم با دو چشمم وقت دیدار رفیق

ساکت و خاموش باشد، بی وفا "فریاد" کرد



میهن



یا رب شکسته دلم، دانم که چیست این

ما را سبب شکستن دل در دیگران نکن



همیشه



صبح با این دل وامانده خود شرط کنم

نروی باز بیایی بشوی یار کسی



میهن



همچون شقایقی که به صحرا نشسته است

دامان سرخ ما خبر از حال خون ماست



میهن



چه بگویم که نمی دانم از این حس غریب

که به اندازه مرگ است، ولی شیرین است



میسام



خدا بکشد این دل سبکسر را

که دیده ی ما را به اشک عادت داد



میسام



از همان اول که آمد نیتش معلوم بود

حرف از دل می زد اما قصد جانم کرده بود



همیشه



منتظر ماندیم، اما هیچکس یاری نکرد

درس شد تا بعد از این خود خویش را یاری کنیم



همیشه



عشق آن است تنت خانه نشین باشد و دل

به سفر می رود و ناله کنان در به در است



همیشه



می رقصی و میچرخی و من محو نگاهت

شاید که بیافتی و تو را دست بگیرم



میهن



بدتر از مردن نشستن روبروی عکس توست

هی تو را می بینم و اما نمی بینی مرا



میسام



گفتند ناله کم کن در او اثر ندارد

گفتیم ناله مفت است سعیش ضرر ندارد



همیشه



تا عشق در این غمکده منت کش ناز است

دستم به سر دامن معشوق دراز است



میهن



ای کاش صداقتی که دشمن می داشت

یکذره از آن به دوستان هم می بود



همیشه



عذر می‌خواهم که بدبینم ولی

ظاهراً دارم کفایت خدا شد "زندگی"



میسام



گفته ام بر من که نه بر این گلستان رحم کن  
هر گلی را من فرستادم تو پرپر کرده ای



میسام



آتش عشقش اگر سوزد پر و بالت چه غم؟

مثل ابراهیم اگر باشی، گلستان می شود



میهن



آخ باران، باز بی وقت آمدی

بی مروت فکر امثال من دیوانه باش



میهن



می گساران!! ساقی میخانه کو؟

پشت در ماندیم، صاحبخانه کو؟



میسام



مستیم و حرمت می را به سُخره می گیریم

باشد فقیه مملکت ما دگر خطا نکند



همیشه



از فقیهان طعم شیرین لب شیرین می‌رس

مزه اش را بی گمان فرهاد میداند که چیست



میهن



لعنت به تو ای بخت که از این همه اوراق

هر دفعه که فالی زده ای خار درآمد



میسامین



دفترم از دیدن نامت خجالت میکشد

بس که منت می گذاری بر من بی دست و پا



میسام



با این ترانه سرم گرم می شود

از دل بخوان که دلش نرم می شود



میهن



من سرم گرم کسی، آنکس سرش گرم کسی

این تسلسل می کشد آخر مرا، تدبیر چیست؟



میهن



پیکر تراش تو ز مادر بتی تراش

هر کس گلایه کرد گنااهش به پای من



میسام





ما چون که باران را شبیه اشک چشم یار می دانیم

تا آخرش یک گوشه ای بیدار می مانیم

میهن



من هواسم به دلم بود، تو هر جا بودی

مکت می کرد و فقط مهو تماشای تو بود



همیشه



خوش از آنم که شوم برده دربار رفیق

تا که در مملکتش داد زخم آزادم



میهن



عاشقی هم لحظه های خوب دارد منتهی

شانس می خواهد که آن از اولش با ما نبود



همیشه



آتش به گرد پای دلم هم نمی رسد

بس داغ دیده و رنگش پریده است



میسام



دستم به دامنتم ای روزگار غریب

جانم به لب رسیده، گذر هم نمی کنی



میسام



خلاصه که کردم تمام حرفم را

به آه خلاصه شد و یک سکوت طولانی



میهن



گفته باشم!! دل ما هر چه که گفت

خبر از قول خود اوست، نه من



میسام



سر بازار حکایت شده اجناس به صف

می فروشند به هم گوهر انسان ها را



میسام



با گنج غمت خانه که نه کاخ خریدم

غم از تو و رنج از تو و اندوختن از من



همیشه



این جنگ را یک-هیچ بردی دلبرم

باشد رقیبم مثل تو، بردن چه معنی می دهد؟



میهن



من هرچه از غمها نوشتم محتوایش شادی است

کافیست شیدایی کنی تا درک آن آسان شود



همیشه



قوم بیگانه مگر کیست؟، همین ما هستیم...



همین



یا رب نگاه کن، این چهره آشنای تو نیست؟؟!!



میسام



از دو هزار آرزو، هر دو هزار آن تویی...



میسام



خنده ام می گیرد، مثلاً اشرف مخلوقاتیم...



میسام



بت اگر توایی چه باک از غم و انگ بت پرستی...



میهن



دل در درونم نیستش، آن را چرا برداشتی؟؟!!



میسام





دل از آن روز که از دست تو افتاد، شکست...

میسام



هرچه شب طول کشد باز سحر می آید...



میسام



یکی نیست داند نشان بهشت؟؟!!...



میسام



باید چه کنم تا که بسوزد دل شیرین!؟!



میسام



شقایق من که سرما نیستم قهری...



میسام



گاه در جای تو با خود مهربانی می کنم...



میسام



درد است پرستو بشوی کوچ نگیری....



میسام



تا تو هستی دل، مرا آرامش جان آرزوست...



میسام



نداری عهد با پیمان چرایی؟؟!!



میسام



مرا شکایت است خدا، بگو کجا ببرم؟



میسام



چه با انگیزه می جنگد زمین با ما...



میسام



ناگهان یک لحظه با یاد تو میگیرد دلم..



میسام



جز باده چیست بفهمد زبان ما...



میسام



یاد تو شبی آمد و از خانه نمی رفت...



میسام



راستی، آنجا که رفتی بهتر از ما یافتی؟؟!!



میسام



من هرچه میکشم از وصل و آشنایی ماست...



میسام



از من محبوبس میپرسی رهایی مثل چیست!؟



میپرسی



دردا که آزمون عشق، مردن است...



میسام



من آزاد چه شد میل اسارت کردم؟



میل



نوش دارویی مگر دیر آمدی؟؟!!



میسام



توبه کردن بلدیم، بهتر از آن توبه شکستن بلدیم...



میسام



دلم از چشم من افتاد....



میسامین



ما زنده به گوریم، نه در خاک...



میسام



چون جان به تنی یار، جگر گوشه مایی...



میسام



بود، اما در خیال و خاطر م...



میسام



دلخوشی یعنی سحر با بوسه بیدارم کنی...



میسام



بلبل به شاخه چرا مست خفتنی؟؟؟!!



میسام



سیراگر می دیدمت این رنج آسان می گذشت...



میهن



نه دو خط به ما نوشتی، نه رسانده ای سلامت...



میهن



هرزگی شرح تن فروشی نیست...



میسام



مزد آن گرفت که کاری نکرده است...



میسام



یکروز می رسد که به اینجا تو میرسی...



میهن



عجب ای عمر که بازیچه نقاش شدی...



میسام



احوال من بی سر و پا که گفتنی نیست...



میسام



ای کاش جای خاطره یک زندگی می ساختی...



میسام



بشین ای دل مگر دنبال شر هستی؟؟!!



بشین



خدایا من به دنیا نقد دارم...



میسام



خدا نکند تو نباشی دوباره من بشوم...



میسام



باز آ که شهر عاقلان دارالمجانین شد...



میسام



ای کاش می دانست، صبر اندازه ای دارد...



میهن



گله هم هست، به وقتش به تو تقدیم کنیم...



میسام



سخت است بینند و تو از درد بخندی...



همیشه



گاهی امیدم به ناامیدی بود..



میسام



تنگ باشد دل برایش بهتر است...



میسام



باده تلخ است و زمان، با هم تنها تر کرده ام...



میسام



این همه دست چرا در پی دامان تو اند؟؟!!



میسام



بین من با قفس و ثانیه ها جنگ شده...



میسام



آخرش من سر به سوی یک بیابان میزنم...



میهن



فہمت چرا نمی رسد ای درد؟! خسته ام



میسام



چه کند چشم که جز گریه ندارد هنری؟



میسام



نیست، تا باز دلم غصه فراوان بخورد...



میسام



لا اقل باید دو خطی می نوشتی از خودت...



میسام



اردک زشت خدا عاقبتش آن قو کرد...



میهن



تو بیا جان مرا از دل آوار در آر...



میسام



از این سجاده ها معراج نتوان رفت...



میهن



طیب حاذق آن باشد که عاشق را شفا بخشد...



میسام



آتش چنان افروختی، هم خشک و هم تر سوختی...



میسامین



حتی قمر ز رخت جامه می درد...



میسام



بودی، ندیدی؟، می شود!!، اینرا که باور می کند؟



میهن



هر طرف رفتم بینم روی لیلا را، نشد...



میسام



دلم قبله می خواست، پیدا شدی...



میسام



پیریم ای برادر، ما ظاهراً جوانیم...



میسام



کاش تکلیف دل ما را مشخص کرده بود...



میسام



میچکی اشک خیالت هم نیست...



میچکی



گفتش کجایت درد دارد، گفتم زندگی...



میسام



بی مزه می شد زندگی، گاهی اگر یک غم نبود...



میسام



تو چرا هیچ نداری خبر از بیمارته؟؟!!



میسام



در را چگونه بکوبیم که باورت بشود؟



میهن



به حال خویش شوریدم، و خود را سرنگون کردم...



میهن



پرستوجان بیا بنشین، دلم از دیدن پرواز می گیرد..



میهن



صبر بر خار و خس و سختی دنیا تا چند؟؟!!



میهن



مهمان دلم باش بینی که چه خون است...



میسام



مژه بر هم زده ای؟، در وطنم باد آمد...



میسام



ای بسا دلها که از اندوه لیلا خون شده....



میسام



نیم جانم برده ای آن نیم دیگر هم ببر..



میسام



سنگ بسیار است، اما لایق تندیس کم...



میسام



هرجا که رعیت بود، خان هم هست...



میسام



همواره حق با چشم شیرین است...



میسام



بیقراری ها دگر ای دل قرار ما نبود...



میسام



چنان به خاک نشستم که چون جوانه در آیم...



میسام



نقد مُردیم ولی نسیه به ما قولی داد....



میسام



چرا هر کس که شیرین است، تلخ است؟؟!!



میهن



قطره هستیم، ولی میل به دریامان نیست...



میسام



ما سبزه نشانديم ولي خار در آمد...



ميسمين



چه کرده ای که دل از ریشه اینچنین خون شد؟



میسام



آغوش که نه، بوسه که نه، پس به چه ترتیب؟؟!!



میسام



فردا لب یک پنجره بنشین که تو را سیر بینم..



میسام



آخرش زهر خودش را ریخت، رفت...



میسامین



تمام قامت ما را تبر به سخره گرفته...



میسام



رسم رفتن این نیست، بروی خاطره ات را نبری...



میهن



خوش به حالت ای ابر، می روی از اینجا...



میسام



ای بلا باز چرا بر سر ما آمده ای؟؟!!



میسام



ای کاش دلت سنگ و دلم شیشه نمی شد...



میسام



می کشد آخر مرا یک شب خیال نرگسم...



میسام



چشمم به آسمان، پی آن روی ماه توست...



میسام



جام من بی می ندارد آبرو...



میسامین



به چه حقی دل ما را بردی!؟



میسام



چرا آدمی گونه نادر است؟



میسام



تا هست با ما یار ما، دلواپس غم نیستم...



میسام



ساقیا مملکت مست به عاقل مسپار...



میسار



از دست تو آرامش من رفت، نیامد...



میسام



من نباشم چه کسی شانه به موی تو زند؟



میسام



چه عهد است با دل شکسن تو را !!؟؟



میسام



عشق است و رسوایی دگر، پنهان چرا باید کنم؟؟!!



میسام



مثل رویت باطنت هم خوب بودش یار، می مردی؟؟!!



میسام



هر که فهمید بگوید که چرا مرد کم است...



میسام



گره بر زلف تو یکجور زدم تا که علامت باشد...



میسام



لب دریا، لب تشنه؟!، چه عجیب...



میسام



تا کی به خلوت، تا به کی؟؟!!



میں



خوبیت بود اگر اینهمه آزار، نمی کردی خب....



میسام



من از آن بی وفا درس وفاداری گرفتم..



میسام



بس تو در چشم منی خود را نمی بینم دگر...



میسام



بیا ای ماه من، پنهان چرایی؟؟!!



میسامین



هر کجا را اثر از توست همانجا وطن است...



میهن



عشق یک چاه است، اسمش چاله است...



میسام



ما نو کر عشقیم و غلام دلمانیم...



میسام



چه ناگفته بسیار دارد خدا...



میسام



چرا گرگ ها پاسبان شبند؟؟!!



میسام



عاشقی یعنی که فریاد و سکوت...



میسام



قلم در دست دل افتاد و دل در دست نامحرم...



میهن



آرام دلم، رام دلم، وحشی سرکش...



میسام



دوباره درد تو آمد به استخوان برسد...



میسام



من که می دانم مرا می بینی از آن دورها...



میسام



تو قلب مرا نشکن، دل سپردنت پیشکش...



میسام



مرا غم از تو سر آید، تو را غم از که سر آید؟



میسام



از طرفی تو می کشی از طرف دیگر دلم...



میسام



ای بسا یک گل که این ویرانه گلشن می کند..



میهن





یاد دلهایی که دائم می گرفتش از غم دلبر، بخیر...

میسرا



گره بر زلف تو گویند کند وا گره ام...



میسامین



مرا دل بود او را سنگ در سینه...



میسام



تا یایی من بیچاره چه سان صبر کنم؟؟؟!!



میسام



حیف از لب قندت که شدش قسمت چایی...



میهن



گله دارم از تو يا رب، به كه مي سپاريم تو؟؟؟!!



ميسمين



کجایی ماه؟ من هم آسمان دارم...



میسام



خون دلدار من از خون همه سرختر است...



میسام



باز آ که ز هجران تو ما در غم خویشیم...



میسام



الهی مهربانی را نمازت کن...



میسام



از دیده تنگ دگران چند توان زیست؟؟!!



میهن



بغضم شکسته عشق، امان هم نمی دهی...



میسام



غم اگر هست فقط حاصل آواز، نخوان...



میسام



ساکتم، سوخته ام، رو که تماشایی نیست..



میهن



دل مگر مفت است آن را میبری!؟



میسام



رسم است که در عشق وفادار، بمیرد....



میسام



شمع روشن کو بسوزم پای او؟؟؟!!



میں



با دلم حرف زدم، حرف مرا گوش نکرد...



میسامین



من موج بودم بعد تو رفتم به دریا گم شدم...



میسامین



سو ختم، این هم دلیل عاشقی....



میسام



کعبه هم گم می شود آنجا که صاحب گم شود..



میسام



مستی که از سرم رفت، در دولتم عزا شد



میسام



کاش می شد آسمان را رنگ کرد..



میسام



دور شد آن یار شیرینم، نگاهم شور شد...



میسام



آنچه دفن شد به زمین آرزوی من است...



میسام



جنگ میدان قمار خرد است....



میهن



چه چشم ها بدون تو به اشک مفتخر شود...



میسامین



بشین ای باد با ما، تا کجا رفتن؟؟!!



بشین



ای دل برای خودم سخت می تپی...



میسام



گفتم ای شب نشوی صبح، مگر می میری؟



میهن



داغ شیرین به دل خسرو مسکین بزنم..



میهن



من همانم که بلا دیده تر از فرهادم...



میسام



من که فهمیدم تویی پشت تمام ماجرا...



میسام



دچار یاد توام آنچنان که تب به مریض..



میسام



حال ما خواهی بدانی؟ خوب نیست...



میسام





می بینی؟؟!

همه عالم به فریب تو گرفتار تبند...

میسازن



ترسم این است کسی؛

به تماشای رخ یار حسادت نکند....



میسام



چه صدها نکته غامض در این عشق است...



میسام



چشم چرا با خبری باختی؟  
دل تو چرا با دگران ساختی؟



میسام





هر سجده دو سر دارد و هر عشق دو سر یار...

میسام



ز دیده ی خمار تو چه نقش ها هنر شود...



میسام